



جاودانه

عاطفه احمدی

برای خلق یک غزل تو بهترین بهانه‌ای
به خشکسال عاطفه، شهادت جوانه‌ای
بهانه‌ی قشنگ من برای زندگی فقط
تویی که مثل چشمه‌ها، زلال و صادقانه‌ای
دل‌م فقط به عشق تو درون سینه می‌تپد
تو تک گل شقایق کویر این زمانه‌ای
در این دیار خستگی که عشق رفته از میان
تو شور شاعرانه‌ای، تو شعر عاشقانه‌ای
تو بی‌ریا و ساده‌ای، تو مهربان و عاشقی
تو در سکوت لحظه‌ها، ترنم ترانه‌ای
تو ای همیشگی ترین برای روح زخمی‌ام
شفای عارفانه‌ی نیایش شبانه‌ای
مرادم از غزل فقط همین کلام ساده است
«تو در تمام لحظه‌ها همیشه جاودانه‌ای»



شب آخر

● مریم رازی

اشک می‌ریزم و با خود گویم
شاید امشب شب آخر باشد
شاید امشب غم سنگین دل‌م
با همه شهر برابر باشد

نالهام بی‌رمق و سنگین است
گریه‌ام داغ تو در بر دارد
شب به یاد تو دل‌م می‌گیرد
روز فریاد مکرر دارد

دل من با دل تو بسته شده
اشک در هر قدمت می‌ریزم
می‌رسی از سفر تازه و من
به تماشای تو برمی‌خیزم

روزگارم که پر از بی‌رنگی است
با تو و عشق تو جان می‌گیرد
خانه‌ام شور و صفا می‌یابد
سینه‌ام از تو امان می‌گیرد



تقدیم به خلیج همیشه فارس

مریم فروزنده

شوریده حال و مست و پریشان و سر کشم
کتمان نمی‌کنم که تو را ناز می‌کشم
هی عشو می‌کنی دل من آب می‌شود
این چشم‌ها دوباره پر از خواب می‌شود
با اینکه از زمین و زمان زخم خورده‌ای
گیسو به دست باد هراسان سپرده‌ای
تو فارسی‌ترین غزل بی‌بهانه‌ای
اسطوره‌ی رشادت و عشقی، یگانه‌ای
ای نردبام مثنوی آسمانی‌ام
آموزگار جوش و خروش جوانی‌ام
از غیرت تو سبز شود سر به دارها
پر بار می‌شوند تمام بهارها
از همت تو کوه کمر راست می‌کند
حتی خدا به هر که نظر خواست، می‌کند
هر گز نباید اینکه تو خاکستری شوی
در پله‌های دور و بَرَت بستری شوی
زیبای پرتلاطم من استوار باش
مثل همیشه اسودی صبر و قرار باش

احسان رنجبر فهلیانی

دیشب

دوباره رفتم

سراغ دست‌هایم

که جایشان گذاشته بودم

در گنج‌های قرینی دور

تا دوباره به خاطر بیاورم نشانه‌های تو را

(از این به بعد

هر وقت اشاره به دست‌هایم کردم

منظورم نشانه‌های تو اند)

دیدم چاقو در دستم است

و اصلاتی مشکوک در چشم‌هایم

خوب که فکر کردم

تو از من بریده بودی

و بعد از آن

چاقو برادر ناتنی دست‌هایم بود

دست‌هایم...!

فرصت باز یافته و چاقو بازی در شعری

که تمام کلماتش

تکه تکه

بریده بریده

آمده بود

و حالا شده بود شعر.

گاهی چاقو برای بریدن نیست

برای کنار آمدن است

و روزی که تکه تکه می‌شود

روی کاغذ



در وصف خورشید

عالیه جهان بین

تو را هر روز می‌بینم که در جای جای آسمان آبی و شفاف پا
می‌نهی. تو را که گرمایت را با تمام جان احساس می‌کنم. تو در
درون گرمت چه رازی داری که جاذبه‌اش تمام هستی را نگه
می‌دارد. راز درونت چیست که آن قدر سوزان است که نمی‌شود
به آن نزدیک شد.

مهر گردون، تو شاید جایگاه تمام رازهای هستی باشی...

کودک که بودیم...

سمیرا پورقنبر - دانشجوی ادبیات مجتمع دانشگاهی کازرون

کودک که بودیم چه دل‌های بزرگی داشتیم، اکنون که بزرگیم چه دلتنگیم. کاش همان
کودکی بودیم که حرف‌هایش را از نگاهش می‌شد خواند، اما اکنون اگر فریاد هم نزنیم
کسی نمی‌فهمد و دلخوش کرده‌ایم که سکوت کرده‌ایم. سکوت.

«پر» بهتر از فریاد «تو خالی» نیست؟

فکر می‌کنیم کسی هست که سکوت ما را بشکند، اما افسوس که انتظار بی‌فایده است.

آنقدر از گذشته‌ات سرافکننده‌ای که نمی‌توانی به آینده بیندیشی و آنقدر صهای نفس
سر کشیدی که جایی برای خدا نگذاشتی.

آنقدر در زندگی دوییدی که آخر هم بدهکار شدی. چه شد که دلباک آمدی و با روی
سیاه خواهی رفت، حال تویی و روزنه امید بخشش پروردگارت. او بی که سال‌هاست
فراموشش کرده‌ای اما باز هم تو را می‌خواند.



صبح

● دکتر لطفعلی کریمی

صبح پاک

صبح بی کران

صبحی از کمند تیرگی گریخته

مثل آب جاری زلال

نقش‌ها به خود زده

وزمیسر لاجوردی ستارگان

نقش هر ستاره را به تیغ

روشنائی اش گسیخته.

صبح شادمانی و سرور

صبح خنده‌ی شکوفه روی ارتعاش باد

صبح خواب کودکانه

صبح پرامید

از پس هزارها هزار سال

با شروع تابشی دوباره می‌رسد ز راه

می‌دهد نوید

خیره می‌کند نگاه.

صبح شادمانه، صبح صالحین!

از کدام چشمه

از کدام دشت

از کدام جلگه

از کدام رود

از کجا، از کجا تو می‌رسی ز راه؟

که چنین سلیس و باشکوه

ذره، ذره تاروپود این جهان عیان می‌کنی.

صبح زاهدانه، صبح روح بخش!

از کدام دره

از کدام سو

از کدام قله

از کدام کوه

از کدام، از کدام مرز وبوم بی‌ نشان گذر نموده‌ای؟

و کجا، چگونه، کی؟

می‌رسی به انتها

و چه سان فروغ جاودانه ات میان تیرگی نهران می‌کنی.

صبح پاک!

صبح بی کران!

با توهست و بوده ایم

و کنار شط پرتلاطم حیات

شادمانه پایایی تو غنموده ایم.

صبح دلپذیر...

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط
خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و
تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال
نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

